

قانونی کردن شکنجه یا «عامل موقعیت»

نگاهی به کتاب «اثر لوسیفر» نوشته‌ی فیلیپ زیباردو

حمید نامجو



The Nightmare by Henry Fuseli

کتاب «اثر لوسیفر» با عنوان فرعی «درک نحوه‌ی تبدیل انسان‌های خوب به افراد شرور» با ترجمه‌ی «علی سعیدی» و «احمدرضا اقتصادی رودی» اثر تحقیقی مفصلی است درباره‌ی منشاء یا علت رفتارهای شرورانه و ضدانسانی آدم‌ها در موقعیت‌هایی خاص به‌خصوص در اماکنی مثل زندان‌ها، بازداشتگاه‌ها، مراکز بازپروری یا اردوگاه‌های اسرای جنگی یا حتی گاهی در مدارس و دانشگاه‌ها. آنچه بیش از هر چیزی به این کتاب اعتبار و روایی می‌بخشد مستندات واقعی، گزارش‌ها و گفت‌وگوهایی است که نویسنده در طی این جست‌وجوی طولانی به آنها دست یافته است؛ حقایقی بس تکان‌دهنده و بهت‌آور.

«فیلیپ زیمباردو» نویسنده‌ی کتاب، متخصص روان‌شناسی اجتماعی است و سابقه‌ی تدریس در دانشگاه‌های «نیویورک» و «استنفورد» را دارد. وی در سال ۱۳۹۵ نیز برای شرکت در یک سمینار روان‌شناسی اجتماعی به ایران سفر کرده است.

در ابتدا شهرت زیمباردو به‌خاطر آزمایشی بود که در سال ۱۹۷۱ در دانشگاه استنفورد انجام داد و آوازه‌ی این آزمایش از مرزهای امریکا فراتر رفت. این آزمایش که به «زندان استنفورد» مشهور است با این هدف انجام شد که بررسی کند چرا آدم‌های عادی و از نظر روانی سالم در موقعیتی مثل زندانبان یا زندانی دست به رفتار شرورانه با همنوعان خود می‌زنند؟ این آزمایش به دلیل مسائلی که پیش آورد و واکنش‌های زندانبانان و زندانبانان، بسیار زودتر از آنچه برنامه‌ریزی شده بود به پایان رسید. با این نه‌تنها متهورانه، که در نوع خود کم‌نظیر بود و بارها و بارها در کتاب‌ها و مقالات متعدد به آن ارجاع داده شده است.

نیمی از کتاب اثر لوسیفر مربوط به همین آزمایش زندان استنفورد است. گزارش تقریباً کاملی از پیش‌فرض‌ها و پیش‌بینی‌های زیمباردو قبل از دست زدن به آزمایش، بررسی شرایط محیطی و موقعیتی، انتخاب و ساماندهی محل زندان، لباس‌ها و امکانات، بررسی روحیات و گرایش‌های شخصیتی افراد منتخب اعم از زندانی یا زندانبان و بالاخره گزارش جزء به جزء اتفاقات در طول ۶ شبانه‌روز. بدیهی است چند روز بعد از شروع آزمایش شرایط به‌سرعت بحرانی می‌شود آن‌چنان که زیمباردو و گروهش ناچار به توقف روند آزمایش می‌شوند.

تدوین نتایج حاصله از زندان استنفورد مدت‌ها طول می‌کشد و این نتایج نگران‌کننده است. در واقع زیمباردو در بررسی وجود «نهاد شر» در درون آدم‌ها، که در ابتدا مدنظر اوست به نتایج دیگری می‌رسد و آن در واقع «شرایط موقعیت» است. آنچه انسان‌های معمولی و صلح‌طلب را تبدیل به چنان موجودات بی‌رحم و شروری می‌کند که حاضرند بر هم‌نوعان خود بدترین بلاها و شکنجه‌ها را روا دارند، نه ویژگی‌های شخصیتی آدم‌ها بلکه آن شرایط محیطی و جنبه‌ها یا متغیرهای موقعیتی یا به عبارت روشن‌تر سلطه‌ی تمام‌عیار موقعیت و سیستم و به زبان ساده‌تر نظام قدرت است.

به‌رغم آن‌که خبر آزمایش استنفورد در همان اوایل دهه‌ی هفتاد میلادی در برخی از رسانه‌ها بازتاب پیدا کرد و حتی از روی آن فیلمی نیز ساخته شد، اما زیمباردو آن زمان از نوشتن کتابی درباره‌ی این آزمایش خودداری کرد. شاید به تجربیات بیشتری نیاز داشت. اما در آوریل ۲۰۰۴ هنگامی که به واشنگتن سفر کرد به‌طور اتفاقی در یک برنامه‌ی تلویزیونی با چیزی روبرو شد که باورنکردنی به نظر می‌آمد: تصاویری از داخل «زندان ابو‌غریب» که توسط سربازان آمریکایی گرفته شده. تصویر چند مرد کاملاً برهنه که همانند هرمی روی هم سوار شده‌اند و دو سرباز آنها را تماشا می‌کنند. یک زندانی برهنه که بر گردن او قلاده‌ی سگی بسته شده و یک سرباز زن او را مانند یک حیوان خانگی روی زمین می‌کشد. زندانیانی در معرض حمله‌ی سگ‌های آموزش‌دیده‌ی بدون پوزه‌بند. سربازی که بر پشت یک زندانی به حالت چهارزانو نشسته است. صدها عکس که در هر کدام رفتار وحشیانه‌ی سربازان و شکنجه‌کردن زندانیان و اقدامات ابتکاری برای تحقیر آنان به نمایش گذاشته شده است.

آن‌چه برای زیمباردو محل حیرت است شکنجه، تحقیر، آزارهای جنسی و کتک زدن در حد مرگ زندانیان نیست. بلکه آن‌چه ذهن او را درگیر می‌کند عکس گرفتن سربازان از این صحنه‌های جنایت‌بار، لبخند زدن به دوربین و فرستادن این عکس‌ها برای کسان و دوستانشان است، بدون داشتن کوچک‌ترین احساس شرم یا گناه. این حد از سقوط به لجن‌زار رذالت است که برای زیمباردو پرسش‌برانگیز است. به هر حال دیدن این تصاویر پای او را به این ماجرای واقعاً شرم‌آور پرسنل ارتش آمریکا و متحدانش که به بهانه‌ی کشف سلاح‌های کشتار جمعی به عراق حمله کردند، بازمی‌کند.

خیلی زود زیمباردو به عنوان یک متخصص «روانشناسی اجتماعی» به این پروژه دعوت می‌شود و طی چهار سال نه تنها پرونده‌ها و گزارش‌ها و تصاویر را می‌بیند بلکه با فرماندهان، متخصصان روان‌شناسی در ارتش، متهمان، اعضای هیئت‌های دادرسی و حتی خانواده‌های متهمان دیدار و مصاحبه می‌کند و بخش دوم این کتاب عملاً چکیده‌ی این فعالیت‌هاست.

نویسنده در این بررسی‌ها به موارد مشابهی برخورد می‌کند که همین اعمال و رفتار در آنها تکرار شده است اما به دلیل محدودیت دسترسی رسانه‌ها قبل از فراگیری اینترنت یا تحت محافظت بودن محل‌های ارتکاب جرم، مانع از برآفتادن آن جنایت‌ها و طرح آن موارد در سطح افکار عمومی شده است. یکی از این موارد برخورد نیروهای اطلاعاتی با زندانیان محبوس در «زندان گوانتانامو»ست. همچنین در یکی دو بازداشتگاه دیگر در عراق یا در افغانستان.

مورد مشابه دیگری که زیمباردو به آن اشاره می‌کند قتل عام ۵۰۰ زن و کودک ویتنامی در روستای «مای‌لای» است. آن هم وقتی سربازان آمریکایی حتی یک سرباز «ویت‌کنگ» در آن‌جا پیدا نمی‌کنند. این فاجعه هم چون لکه‌ای سیاه برای ابد بر دامان ارتش آمریکا باقی خواهد ماند. ماجرای که در آن ۴ افسر آمریکایی مجرم شناخته شدند اما حداکثر حکم صادره سه سال بازداشت خانگی بود.

جالب است که وقتی پخش این تصاویر وجدان عمومی آمریکا را متأثر کرد، فرماندهان ارتش، «رامسفلد» وزیر دفاع، «دیک‌چنی» معاون رییس‌جمهور و خود «جرج بوش» سعی کردند ماجرا را لاپوشانی کنند. آنها با استثنای دانستن این اتفاق و این‌که مثلاً چند سرباز احمق و روانی عامل این اتفاق بودند کوشش کردند ارتش آمریکا و عدم نظارت کافی بر آنان یا گاهی با تأکید بر ضرورت شدت عمل برای حفظ جان دیگران بر این ماجرای شرم‌آور سرپوش بگذارند.

زیمباردو همانند هر محقق بی‌طرف در گام‌های نخست هیچ احتمالی را کم‌اهمیت قلمداد نمی‌کند. به همین دلیل بدون هیچ پیش‌فرضی سوابق و گذشته‌ی یکایک متهمان را از سال‌های نوجوانی بررسی می‌کند. با خانواده‌ها و دوستان آنان مصاحبه می‌کند. هر اتفاق کوچکی در این روند برایش مهم است. اما آن‌چه ما به عنوان خواننده

در سوابق این افراد پیدا می‌کنیم این است که تمام آنان زندگی معمولی داشتند و حتی قبل از پیوستن به ارتش مورد احترام و محبت اطرافیان بوده‌اند و در مواردی به خاطر حس وظیفه‌شناسی، انسان‌دوستی، دوستی با طبیعت، محبت و همراهی به دیگران مورد تشویق هم قرار گرفته‌اند. حالا نه این که همه‌ی آنان لوح سفید بوده‌اند اما نقطه‌ی سیاهی هم نداشته‌اند. با وجود این، چه عاملی سبب می‌شود که این افراد ناگهان در یک «موقعیت خاص» دچار دگردیسی شده و تبدیل به شیطان مجسم (لوسیفر) شوند؟ پاسخ در همان موقعیت خاص است.

زندان ابوغریب که در زمان صدام به جهنم تشبیه می‌شد بعد از حمله‌ی آمریکا به دست ارتش افتاد. تصویری که از زندان ابوغریب داده شده واقعاً بدتر از زندان‌های دوران قرون وسطی است. جایی که در آن بین ۵ تا ۱۰ هزار زندانی محبوس بودند اما فاقد حداقل امکانات زیستی از جمله توالت و حمام بود. آمریکایی‌ها ابتدا قصد تعطیلی آن جا را داشتند اما موج گسترده‌ی دستگیری‌ها از عوامل حکومت سابق، تروریست‌های سلفی و قبایل عرب طرف‌دار صدام گرفته تا افرادی که مشکوک به نظر می‌رسیدند آنان را وادار کرد که دوباره ابوغریب را فعال کنند. بی‌آن که حداقل امکانات زندگی را در آن جا فراهم کنند. روشن است که تجمع آن همه زندانی جورواجور از کودک و نوجوان و زن و مرد و عدم تفکیک آنان براساس جرایم یا اتهامات و سن و البته بدون غذای کافی، تخت کافی، توالت و بهداشت کافی به چه فجایعی منجر شد.

فشار بیش از حد بر سربازان و نگهبانان، عدم نظارت فرماندهان و مسئولان، عدم رعایت انضباط نظامی، ساعات خدمت طولانی بدون وقت مرخصی و استراحت، اتاق‌های نمور و سرد و جولان‌گاه موش‌ها، عدم دسترسی نگهبانان به امکانات و تسهیلات مورد نیاز زندانی‌ها، رواج گسترده‌ی جرم و جنایت در زندان، حمله‌ی هرازگاهی به نگهبانان، پلیس‌های فاسد عراقی و ده‌ها مسئله و مشکل دیگر که نویسنده به آن‌ها اشاره می‌کند این زندان را تبدیل به دخمه‌ی جنایتکاران کرده بود. شبیه به دنیایی بی‌قانون در تاریک‌ترین گوشه‌های کانال‌های فاضلاب در زیر سطح شهر که در آن‌ها سربازان و دیگر پرسنل نظامی ارتش آمریکا حاکم مطلق‌العنان بودند. زندانی را زیر شلاق و شکنجه می‌کشتند و با جسد مثله‌شده‌اش عکس یادگاری می‌گرفتند. سربازان هر شب در آن

دخمه‌های بی‌قانون مهمانی شیاطین را برپا کرده و با وادار کردن زندانیان به مثلاً خودارضایی یا واق‌واق کردن لذت می‌بردند و می‌خندیدند. نمونه‌های مورد اشاره‌ی نویسنده آن‌قدر زیاد است که اشاره به همه‌ی آن‌ها موجب اطناب کلام خواهد شد. زیمباردو این احتمال را می‌دهد که برخی از سربازان آمریکایی در پی انتقام کشته‌شدن هم‌قطاران‌شان در عراق یا خشمگین از کشته شدن هم‌وطنان‌شان در واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر بوده‌اند. اما جالب است که موارد مشابه این رفتارها در زندان «بصره» نیز که تحت کنترل سربازان انگلیسی یا نقاط دیگر عراق تحت نظارت ارتش‌های دیگر بوده نیز اتفاق افتاده. شگفت‌انگیز است که سربازان آمریکایی و انگلیسی عکس‌هایی را که از این جنایت‌های شرم‌آور می‌گرفتند با هم مبادله می‌کردند. عکس‌هایی که به‌قول نویسنده یادآور «عکس‌های یادگاری» بود که بین سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۰ از قطعه‌قطعه شدن یا زنده‌زنده سوزاندن (به اصطلاح لیتچ کردن) زنان و مردان سیاه‌پوست، آن‌هم به دلیل جرایم پیش‌یافتاده، می‌گرفتند و با ژست گرفتن در کنار آنها، برای دوستان و خویشان خود می‌فرستادند. (نگاه کنید به رمان‌های «ویلیام فاکنر»).

زیمباردو با تأمل بر برخی از رفتارها و اتهامات نشان می‌دهد که چیزی به‌نام نهاد شر در روح و روان هیچ‌یک از متهمان نیافته است بلکه اغلب آنان در محیط‌های طبیعی رفتاری معقول و حتی مهربانانه داشته‌اند. اما ضمناً تأکید می‌کند که نه در آزمایش استنفورد و نه در ارتش کسی افراد و به‌خصوص زندان‌بان‌ها را به سوءرفتار تشویق نکرده یا چنین برخوردهایی را به آنان تحمیل نکرده بود. اما عدم وجود نظارت و چشم بستن بر رفتار، برخوردها، نیازها و حتی نتایج اقدامات پرسنل از طرف فرماندهان به نوعی آسان‌گیری منجر شده است. پرسنل پاسخ‌گوی اعمال‌شان نخواهند بود و هر کاری بخواهند می‌توانند انجام دهند. در این شرایط استدلال‌های اخلاقی ضعیف شده و به‌قول نویسنده چشم‌انداز ذهنی و عاطفی افراد تغییر می‌کند.

آنچه بیش از هر امری در این تحقیق مفصل مورد تأکید نویسنده است نه صدور فرمان یا اعمال فشار از طرف ارتش و دولت آمریکا برای آزار و شکنجه و تحقیر و تخفیف زندانیان بلکه برعکس بی‌توجهی کامل مسئولان به رفتار و عملکرد سربازان و

پرسنل رده پایین ارتش بوده است. اگر به وضعیت ظاهری سربازان آمریکایی نگاهی بیندازیم می‌بینیم که هیچ‌کدام در حال خدمت لباس نظامی برتن ندارند. رفتاری که در هر شرایط دیگری مستحق توبیخ و زندان است. در عین حال زیمباردو انفعال فرماندهان از یک‌طرف و دادن اختیار بی‌حدوحصر به پرسنل در برخورد با زندانیان را نتیجه‌ی نگره‌ی جرج بوش، معاونش و وزیر دفاع می‌داند. نگره‌ای که با پنهان شدن در پس مبارزه با تروریسم هر جنایتی را نسبت به زندانیان روا می‌داند. به عبارت دیگر در ابوغریب اعمال سلطه بر زندانیان از طریق بازگذاشتن دست آنان و دادن مجوز هر جنایتی بر علیه زندانیان بوده است. متأسفانه چنین برخوردی با زندانی و پای‌مال کردن همه‌ی حقوق او و دادن اختیار مطلق به زندانبان در کشور ما نیز و به خصوص در «زندان قزل حصار» مسبوق به سابقه است.

زیمباردو در فصول پایانی کتاب تأکید می‌کند که در جریان محاکمه‌ی مجرمان نظامی هیچ‌کدام از قضات و مشاوران روانی ارتش معیوب بودن سیستم نظارت و تأثیر متغیرهای محیطی یا همان متغیرهای وضعیتی را نپذیرفتند و در مقابل با اصرار بر مسئولیت فردی متهمان، سعی کردند این جنایت گسترده‌ی دولتی را به افراد نسبت دهند و در نهایت با زندانی کردن و اخراج آنان از ارتش به اصطلاح این سیب‌های گندیده را از سبد سیب بیرون بگذارند و به مصداق تعبیر چاقو دسته‌ی خودش را نمی‌برد از زیر بار مسئولیت شانه‌خالی کنند و حتی نویسنده را به نوعی از ادامه‌ی پروژه معاف کنند. اما زیمباردو شجاعانه در فصل آخر نه فقط به عنوان متخصص روان‌شناسی اجتماعی بلکه به طور توأمان در نقش به قول خودش دادستان ظاهر می‌شود. از نگاه او علت‌العلل یا ریشه و بنیاد این اتفاقات شرم‌آور این است که «جرج بوش» با دردست گرفتن پرچم جنگ علیه تروریسم و لغو یا معلق کردن اصول مقرر در «کنوانسیون ژنو» در مورد اسرای جنگی، عملاً به بازتعریف یا حتی مشروع دانستن شکنجه دست زد. از نگاه بوش «شکنجه به عنوان تاکتیکی قابل قبول و لازم در جنگ میهم و فراگیر علیه ترور» ضروری است. متهم بعدی وزیر دفاع او «رامسفلد» است که با ایجاد مراکز بازجویی آن هم با استفاده از خشونت برای اقرارگیری و حتی برون‌سپاری شکنجه به دیگر کشورها در این جنایات سهیم است.

نویسنده اعلام می‌کند که سیستم، پایه و اساس این سوءرفتارها را گذاشته است. سیستمی که از بوش و چنی و رامسفلد تا رده‌های پایین‌تر فرمان‌دهی را دربرمی‌گیرد. زی‌باردو حتی از این‌جا هم یک‌قدم عقب‌تر می‌رود و ما را به تحلیل «مجله‌ی نیوزویک» ارجاع می‌دهد. تحلیل‌گر مجله با اشاره به این‌که رسوایی به‌بار آمده در زندان ابو‌غریب و سوءرفتارهایی که نه‌تنها جامعه‌ی عراق بلکه کل دنیا را به ایالات متحده بدبین کرد، هیچ نتیجه‌ای دربر نداشت. به‌عبارت روشن‌تر به‌رغم ادعاهایی که توسط مقامات نظامی مطرح شده بود در آن زندان اطلاعات قابل‌پی‌گردی به‌دست نیامده. هیچ شاهد یا مدرکی وجود ندارد که نشان دهد بدرفتاری، تحقیر و شکنجه توانست جان یک آمریکایی را نجات دهد یا منجر به‌دستگیری تروریستی شده باشد.

کتاب «اثر لوسیفِر» لحنی صمیمانه و استدلال‌هایی مجاب‌کننده دارد و به‌رغم حجم بالای کتاب اصلاً خسته‌کننده و ملال‌آور نیست. همچنان‌که اشاره شد نویسنده قبل از توجه به نحوه‌ی بودن و نوع نگاه آدم‌ها و ویژگی‌های شخصیتی و روان‌شناسانه‌ی افراد بر سیستم یا نظام اجتماعی تأکید دارد. از نگاه او این نظام‌ها هستند که موقعیت‌ها را ایجاد می‌کنند. نظام‌ها منابع، اقتدار جایگاه و پشتیبانی سازمانی را فراهم می‌کنند و در واقع اجازه می‌دهند که موقعیت‌ها به‌شکلی که هستند عمل کنند. هم‌چنان‌که با صدور مجوزهایی می‌توانند مانع وقوع برخی رفتارها شوند. این اقتدار مضاعف که نقش‌های تازه را تعیین و تأیید می‌کند در واقع مقدمات بر ساختن یک ایدئولوژی است. از نگاه زی‌باردو: «ایدئولوژی شعار یا مفهومی است که معمولاً مجوز استفاده از هر وسیله‌ای را برای دستیابی به‌هدف صادر می‌کند. ایدئولوژی همچون چهره‌ی کاریزماتیکی است که در یک زمان و مکان خاص به‌نظر افراد آن‌قدر درست به‌نظر می‌رسد که محل پرسش قرار نمی‌گیرد. کسانی که در قدرت هستند برنامه را آن‌قدر خوب و پرفضیلت ارائه می‌دهند که گویی اصل اخلاقی ارزشمندی است. به‌همین دلیل برنامه‌ها، سیاست‌ها و روش‌های عملیاتی استاندارد برای حمایت از یک ایدئولوژی ایجاد شده و به‌عنوان بخش ضروری آن در نظام در نظر گرفته می‌شود. وقتی این ایدئولوژی مقدس در نظر گرفته شود همه‌ی روش‌های آن نظام قابل قبول به‌شمار می‌آید.»

اثر لوسیفِر کتابی خواندنی و پرکشش است و ترجمه‌ای روان و قابل قبول دارد.

قانونی کردن شکنجه و «عامل موقعیت»

فیلیپ زیباردو، اثر لوسیفر، ترجمه‌ی علی سعیدی و احمدرضا اقتصادی
رودی، نشر دوران، ۱۴۰۳